

## بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرستِ کتابِ داستانها و فذلكِ حسابِ بيانها، حمد و ثنا و آفرین حضرتِ مقدسِ جهانِ آفرین تواند بود؛ و عنوانِ نامِ روایات و طرازِ خامهٔ حکایاتِ صلوات و تحیات بر روضهٔ مطهرِ خاتم النبیین و بر خلفای راشدین و عموم اصحاب و تابعین، **سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** . ۵

اما بعد غرض از ترتیب این مقدمه و تحریر این دیباچه آنکه پیش از این مسودهٔ این کتاب مبارک که مشتمل است بر ذکرِ تواریخ پادشاهِ جهانِ ستان چینگگیزخان و آبا و اجدادِ بزرگوار و اولاد و اُزوغِ نامدار او، به موجبی که مشروح در خطبهٔ آن خواهد آمد، ۱۰

به فرمانِ سلطانِ سعید غازان خان **أَنَارَ اللَّهُ بُرْهَانَهُ** از اوراق و طوایرِ مبقرِ متفرق و جراید و دساتیرِ مختلفِ متنوع، در سلكِ تالیف و سمتِ ترتیب آورده شد؛ و هم در عهدِ دولتش که مغبوط و محسودِ ادوارِ عهدِ دارا و اردوان و افریدون و انوشیروان بود، بعضی از آن سواد با بیاض رفت، و پیش از آن که شروع در ۱۵

آن کتاب به پایان رسید و آغازِ تحریرِ آن مقالت به انجام انجامید، در تاریخِ یازدهم ماهِ شوالِ سنهٔ **أَرْبَعٍ وَ سَبْعِمِائَةٍ** در حدودِ قزوین، که بابِ الجنةٔ است، شهبازِ روحِ آن پادشاهِ عدلِ پرور ندای **يَا أَيُّهَا**

النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ أَرْجِعِي إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً رَا لَتَبِكَ اجابَت گفته، به پرواز درآمد، و قصصِ قالب شریف را برداشت، و بر غرفاتِ خلد/ برین و شرفاتِ اعلیٰ علّیین فی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُّقْتَدِرِ آشیان ساخت.

۸/1b

۵ چو قدرش برتر از قدرِ جهان بود

جنابِ قدسِ اعلیٰ شد مکانش

روان بادا به هر دم صد هزاران

درود از حضرت حق بر روانش

و بر مقتضای وصیتِ نامهٔ براءتِ شعارِ بلاغتِ آثارِ حکمتِ آمیز

۱۰ محبتِ انگیز، که در آن روزها تجدید و تأکید عهد و ولی‌المهدی را

که به پنج شش سال پیش از آن فرموده بود، به حضورِ جمهور

خواتین و امرا و عمومِ ارکانِ دولت و اعیانِ حضرت از سرِ فکری

ثابت و رایِ صایب به لسانی فصیح و بیانی صریح انشا و املا

فرمود، و در تحریضِ همگنان بر رعایتِ آن دقایق، که الحق محض

۱۵ حقایق است، مبالغهٔ بلیغ نمود.

برادرِ بزرگوار و سلطانِ اعظم، قآنِ اکرم، شهنشاهِ اسلام،

مالکِ رقابِ انام، ایلخانِ عدل، جهانبانِ اکمل، والیِ اقالیم

کامکاری، جامعِ تفاصیلِ بختیاری، شهنسوارِ میادینِ دینِ پروری،

شهریارِ ممالکِ دادگستری، ممتدِ قواعدِ فرمانروایی، مشیدِ مبانی

۲۰ کشورگشایی، مرکزِ دایرهٔ گیتی‌ستانی، مدارِ نقطهٔ صاحب‌قرانی،

زیدهٔ فوایدِ تکوین و ابداع، خلاصهٔ نتایجِ اجناس و انواع، باسطِ

بساطِ امن و امان، موطدِ اساسِ اسلام و ایمان، مظهرِ شعارِ شریعتِ

نبوی، مُحییِ مراسمِ ملتِ مصطفوی، منبعِ زلالِ لطفِ لایزالی، مَطْلِعِ

هلالِ فیضِ ذوالجلالی، منظور به نظرِ توفیقِ ربّانی، مخصوص به

۲۵ تأیید و عنایتِ یزدانی، پادشاهِ دین‌پناه، سایهٔ لطفِ اله، سلطان

[ ۱ ] محمد خدا بنده خان / لازال مَقْرُونُ الْعَهْدِ بِالذَّوَامِ مُقَلَّدُ الْأُلُويَةِ وَ  
الْأَعْلَامِ مَسْدُودُ الظَّلِّ عَلَى كُلِّ الْأَنَامِ که مقصود ظهور دولت  
چینگیزخانی و موعود دفع فتور ملت مسلمان، وجود پر جود  
ذات ملک صفات او است:

## شعر

۵

آن قضا قدرتِ قدرِ تدبیر    وان فلکِ همتِ ملکِ دیدار  
آنک زاب و زمینِ دولتِ او    برتواند انجم و سپهر و غبار  
آن پادشاه فرخنده بختِ مسعود طالع، که کیوان در میزان اتقان  
ارکانِ بیت السلطان او می کند؛ و برجیس بی تلپیس سجدِ تملکِ  
ممالکِ ربع مسکون به نام همایون او می بندد؛ و بهرام خنجر  
صمصام پیکر از پی پیکار دشمن بدرام او از نیام انتقام برمی کشد؛  
مهر جهان افروز چهر پر نور خویش را به پرتو انوار رای عالم آرایش  
می آراید؛ و زهره زهرا سازِ برپا به پرده نوا جهت نوائِ بزم با  
برگت او می نوازد. تیر بی تقصیر تدبیرِ توفیر دیوان او به نقیر  
و قطمیر می کند؛ و قمر کمرِ هاله در بسته، رساله صیت سیار  
معاسنِ اخلاقِ او به اطراف و اکناف آفاق می رساند؛ به راه ولی  
المهدی وارثِ سریر سلطانی و والی تاج و نگین جهان بینی گشت.

## شعر

شد ملک از او منور و شد دین از او قوی

۲۰ شد تخت از او مشرف و شد بخت از او جوان  
بعد از وصول اهلچیان و اخبارِ مُنْهَیان، مواکبِ میمون  
شهنشاهی به عونِ تأییدِ الهی از خطه ممالک خراسان که مُخْتِم  
عساکرِ منصور و مقامِ جنودِ نامحصور بود، بر عزیمتِ صوبِ عراق  
و آذربایجان، که مقترِ سریر سلطنت و مستقرِ ریاستِ مملکت است،  
نَهَضت فرمود.

## شعر

دولت اندر پیش و پیروزی ز پس

عصمت اندر قلب و نصرت بر جناح

و از کمالِ مرحمتِ خسروانه و وفورِ عاطفتِ پادشاهانه از

۵ راه دم به دم جهتِ ترفیعِ خواطر خدم و حشمِ ابلجیانِ متعاقب را

متواتر می‌فرستاد، تا از عزیمتِ مبارک و وصولِ میمون بشارت

می‌دادند، و دل‌های جراحت‌رسیده را مراهمِ مراحم می‌نهاد؛ و

همگنان را آمدار استبشار روی می‌نمود و موادِ استظهار می‌افزود؛

و فوج فوج فارغ‌البال منتظم‌الحال مراسمِ استقبال به تقدیم

۱۰ می‌رسانیدند، و خود را به شرفِ خاکبوس و تَکِش‌مِش‌ی درگاهِ

سلطنت‌پناه مستسعد می‌گردانید، و روز دوشنبه غرّه ماه ذوالحجه

سال مذکور به جانب شهر اسلام اوجان به اردوی معظم رسید.

## [شعر]

در سپهر دولت آمد کامیاب و کامران

آن پناه و خسروی آن آفتابِ خسروان

۱۵

و مجموعِ خواتین و شهزادگان به شرفِ بندگی حضرتِ اعلیٰ

پیوستند و هاتف اقبال از ورائِ پرده غیب آواز برکشید:

کای روزگار مژده که باز از سپهرِ مُلک

خورشیدِ شرع بر افق کبریا رسید

۲۰ بطلانِ ظلم حاسدِ اسلام رخ نمود

برهانِ عدلِ خسروِ گیتی‌گشا رسید

دنیا و دین و دولت و بیداد و فتنه را

پشت و پناه و یار و زوال و فنا رسید

پژمرده بود گلبنِ اقبال تازه گشت

تا آبِ عدلِ اوش به نشو و نما رسید

۲۵

و چند روزی در کَلَبَاتِ مهمات نظر فرموده و در باب مصالح  
 مُلْك تأمل نموده، شرایطِ تثبّت و تدبّر تقدیم یا [فِت و وظایف  
 تیَقْط و] تحفّظ به اقامت پیوست؛ و بعد از آن قُورِ پُلْتایِ بزرگ  
 ساخته در مسعودترین وقتی و خجسته‌تر ساعتی، بامداد [روز]  
 دوشنبه منتصف ذوالحجّه سنّه ثَلَاث و سَبْعِمِائَه

۵

## شعر

به فالِ همایون و فرخنده اختر به بختِ موقی و سعدِ موقر  
 جمشیدوار شاه نشست از فرازِ تخت  
 در بسته آدمی و پری پیش او میان  
 در خدمتش نشسته و بر پای صف زده  
 ۱۰ میرانِ کاردیده و شاهانِ کامران  
 دوران خود سپرده به فرمانِ او فلک  
 آشغال خویش داده به توقیع او جهان  
 و حقیقت آنکه از بدو فطرتِ عالم و ابتدای ظهورِ ذریتِ آدم  
 باز در هیچ قرنی سریر سلطنت به چنین صاحبِ قرانی مشرف  
 ۱۵ نگشته است. / ۱۲

چه اکثر پادشاهان ممالک جهان را به زخمِ شمشیرِ خون‌پالای  
 و گرزِ قلعه‌گشایِ مسخر گردانیده‌اند؛ و اگر بعضی را به طریقِ ارث  
 مسلم گشته، بی‌وجود منازع و مخاصم صورت نبسته، علی-  
 ۲۰ التخصیص در ایامِ مُغول که همگنان را به عنعنه مفهوم و مصوّر و  
 به مشاهده معلوم و مقرر است که در هر انقلابی چه مایه اضطراب  
 و بُولْغاقِ اتفاق می‌افتاد؛ و از التهاپِ آتشِ فتنه تیغِ آبگون چند  
 خون بر خاک می‌ریخت و چند سر بر باد می‌داد؛ و بازارِ تاراج  
 رواج یافته، اجناس و انواع هر متاع کساد می‌پذیرفت؛ و خان و

مان بسیاری معتبران و اعیانِ زمان بواسطهٔ قتل و نهب متقلع و مستأصل می‌گشت؛ تا بعد از آن جلوس پادشاهی میسر می‌شد. و مع هذا مدتی مدید قواعد آن کار متزلزل بودی، و هر روز واردی موجب تشویش و تفرقه روی نمودی و در حین استقرار قرار نیافتی.

۵ و چون نوبتِ دورِ سلطنت به عهدِ همایون و ایامِ دولتِ روزِ افزون او رسید، معمارِ سابقهٔ عنایت ازلی و نقاشِ مقدمهٔ سعادتِ لَمْ یَزَلِ طرحِ بنیانِ ایوانِ آن اقبال بر شکلی انداخته بود و اطباقِ طاقِ رواقِ آن جلال بر صورتی پرداخته که بی‌آنکه از خاکِ حادثهٔ تُوَسِّنِ گردونِ گردی برانگیخت، یا از میغِ تیغِ دستِ قهرِ دهرِ قطرهٔ خونی بر زمینِ ریخت، عرصهٔ عریضِ ممالکِ امن از جملهٔ مخاوف و مهالکِ مضبوط و مرتب بر قانونی مکمل مهذب در حوزهٔ تصرفِ نَوَابِ حضرتِ سلطنت‌مآب آمد؛ و زبانِ قلمِ دُرُفشانِ علی‌رغمِ تیغِ دُرُفشانِ این ابیات بر صحیفهٔ حالِ روزگار اثبات کرد:

## شعر

۱۵ ای دادگستری که در ایامِ عدل تو  
بیرون نکرد سر ز نیام آشکار تیغ  
کیتی به دولتِ تو چنان شد که تا به حشر

الَا ردیفِ مدح تو ناید به کارِ تیغ  
و از این دلایلِ واضحه و براهینِ لایحه به علم‌الیقین معلوم  
۲۰ می‌شود که اختصاصِ حضرتِ شهنشاهی به عینِ عنایت و تأییدِ الهی  
بر وجهی معین و مخصوص است، و اساس آن خصوصیتِ بغایت  
محکم و مرسوم. و یکی از اکابرِ افاضلِ وقت که از کمال  
فصاحتِ سعبانِ زمان است و به مداحی این حضرتِ حسانِ دوران،  
در فحوای حروفِ اسمِ مبارکِ بِرَحْسَبِ: الْأَلْقَابُ تَنْزَلُ مِنَ السَّمَاءِ  
۲۵ تأمل کرده، عینِ این معنی را به نظم آورده:

- دوش در نامِ شاهِ خَرَبَنده  
فکر می‌کرد ساعتی بنده  
که مگر معنی‌ای در این اسم است  
که از آن غافل است خواننده  
اندر این حیرتم به‌گوش آمد  
کای هواخواه شاهِ فرخنده  
معنی‌ای در حروف این لفظ است  
که به شاه است سخت زبنده  
عقد کن از ره حسابِ جُمَل  
يك به يك حرف شاه خربنده ۵  
تا بدانی که هست معنی آن  
سایه خاصِ آفریننده  
نه حروف است آن و پانزده این  
که به عقداند هر دو مانده  
گویی آن نام نه طرف صدفی است  
به ده و پنج گوهر آگنده  
یا طلسمی است این همایون اسم  
بر در گنج ایزد افگنده  
سرِ این اسم چون بدانستم  
جمع شد خاطرِ پراگنده ۱۰  
کردم ادراكِ معنی و گفتم  
شاه خَرَبَنده باد پاینده  
آفتابِ جلال و سلطنتش  
از سپهرِ دوام تابنده  
بر جمله بعد از اقامتِ مراسمِ شادمانی و بسطِ بساطِ نشاط  
و کامرانی از حالِ یاساق و یوسون و عادات و رسوم برادرِ خویش،  
سلطان سعید غازان خان، أَنَاذَرَاللَّهُ بُرْهَانُهُ، تفحص فرمود و از  
کیفیتِ اصدار و انفاذِ احکام او استکشاف نمود؛ و از غایت اخلاص  
محبت با برادر و وفورِ حق‌شناسی و مروت، صواب حال چنان  
دانست که تمامت امرا و ارکانِ دولت او بر قرارِ سابق و رسم  
سالف ممکن و محترم باشند؛ و راهِ مناصب و اشغال هر يك بر  
ایشان مقرر و مسلم بود؛ و امورِ مملکت و مصالحِ ولایات بر همان  
۲۰ طریقه و ضابطه مجری و مُضیی، و از شواہبِ تغییر و تبدیل و  
زیادت و نقصان میرا و معرا؛ و همگنان را یقین حاصل که به‌یمن  
آن حسن‌التدبیر کامل،

## شعر

چنان با نظم خویش آید امور مملکت زین پس

- که جز در زلفِ مهر و یان نیابد کس پریشانی  
مبنی برین معنی چون اجزای این تاریخ از سواد و بیاض به  
۵ مطالعه اشرف پیوست، از آنجا که کمال عقل و کیاست و وفور  
دانش و فراست پادشاهی است، آن را اصلاحی تمام و ضبطی با  
نظام فرمود، و چون در عهدِ همایون و دولتِ روزافزون تمامی آن  
با بیاض می‌رفت، اولی چنان نمود که به نام مبارک / او باشد، و  
۱۰ صدر الکتاب به ذکر القابِ حضرتِ سلطنت‌مآب مزین گردد. از راه  
اخلاقی حمیده و مروتِ جبلی راه آن معنی باز نداد و فرمود که بر  
قرار به نام سلطان سعید غازان خان، أَنَا وَاللَّهُ بُرْهَانُهُ، تمام کند،  
و خطبه آن همچنان به ذکر القابِ او موشح باشد. بر وفق فرمان  
جهان‌مطاع بر همان منوال به تحریر می‌پیوند.
- و چون پادشاه اسلام، خَلَّدَ اللَّهُ سُلْطَانَهُ، از غایت علو همت  
۱۵ همواره مستبح انواع علوم و متفحص فنونِ حکایات و تواریخ  
است، و اکثر روزگار میمونش به اکتسابِ صنوف فضایل و کمالات  
مصرف، بعد از مطالعه و اصلاح این تاریخ فرمود که چون تا غایت  
وقت در هیچ تاریخی، تاریخی که مشتمل باشد بر احوال و حکایات  
عموم اهل اقالیم عالم و طبقاتِ اصنافِ بنی آدم نساخته‌اند، و در  
۲۰ این دیار هیچ کتاب در باب اخبار سایر بلاد و امصار موجود نبوده؛  
و از پادشاهانِ متقدم کسی تفحص و تتبع آن ننموده. در این ایام  
که بحمدالله و مته اطراف و اکنافِ رُبع مسکون در تحت فرمان  
أُورُوغ چینگگیزخان است و حکما و متجمان و ارباب دانش و  
اصحابِ تواریخ اهل ادیان و ملل، از اهالی خِتائی و ماچین و هند  
۲۵ و کشمیر و تبت و أُوغُوز و دیگر اقوام اترک و اعراب و افرنج،



در بندگی حضرت آسمان شکوه گروه گروه مجتمع اند، و هریک را از تواریخ و حکایات و معتقدات طایفه خویش نسخه ای هست، و بر بعضی از آن واقف و مطلع؛ رای جهان آرای چنان اقتضا کرد که از مفصل آن تواریخ و حکایات مجملی که از روی معنی مکتل باشد بنام همایون ما پردازند، و آن را [با صور الاقالیم] و ۵ مسالك الممالك به هم در دو مجلد نوشته، ذیل این تاریخ مذکور سازند، تا مجموع آن کتابی عظیم المثل باشد جامع جمیع انواع تواریخ به حکم آنکه فرصت هست و انشای چنین یادگاری که در هیچ روزگاری پادشاهان را دست نداده است میسر می شود، بی اهمال و امهال به اتمام باید رسانید، تا موجب دوام نام و ناموس گردد. ۱۰ به موجب فرموده از جمله فضلا و معتبران طوایف مذکوره تفحص و استخبار نموده، و از مضامین کتب متقدمان التقاط کرده، مجلدی دیگر در باب تواریخ عموم اقالیم در قلم آمد؛ و یک مجلد دیگر در بیان صور الاقالیم و مسالك الممالك ضمیمه آن کرده ذیل این تاریخ مبارک ساخته، و مجموع کتاب به جامع التواریخ ۱۵ مستنی گشت و تفاصیل و حکایات و داستانها و کیفیت اوضاع آن بر وجهی است که در فهرستی که متعاقب این فصل در قلم خواهد آمد اثبات می یابد.

و چون محقق است که مورخ قضایا و حکایاتی که نویسد و تقریر کند، هیچ کدام به رای العین مشاهده نکرده باشد، و از آن جماعت نیز که صاحب حادثه و قضیه باشند و تاریخ احوال ایشان بود که ذکر رود، به مشافهه نشنیده الا آنکه به نقلِ راویان نویسد و گوید.

— و نقل دو نوع است: یکی متواتر که موجب علم باشد و در آن شبهتی نه، چنانکه ما را به تواتر وجود پیغامبران و پادشاهان و ۲۵

مردمان مشهور، که در قرنهای پیش بوده‌اند؛ و وجود شهرهای دور چون مکه و مصر و دیگر بلاد بعید مشهور با آنکه ندیده‌ایم معلوم شده، بر وجهی که هیچ تردّد در آن نمانده، و بنای تمامت شرایع و ادیان بر نقل متواتر است، و این نقل متواتر در بعضی قضایا نزد عموم خلق اعتبار دارد، و در بعضی نزد طایفه‌ای ۵ مخصوص؛

و نوع دوم نقل غیر متواتر است که آن را آحاد خوانند، و آن محتمل صدق و کذب باشد و محلّ اختلاف و نزاع؛ و بیشتر احوال و حکایات که مردم اختیار کنند بدین طریق غیر متواتر باشد؛ و ۱۰ جهت آنکه به تجربه و محسوس معلوم و محقق است که قضیه‌ای که دیروز واقع شده، اگر صاحب واقعه تقریر آن کند قطعاً کماهی آن بر خاطر نداشته باشد، بلکه در هر مجلسی که باز گوید، در عبارت و الفاظ او تغییر و تبدیلی واقع شود؛ و ازین جهت است که با آنکه در شرعیات احتیاط بلیغ به‌جای آورده‌اند، اختلاف ۱۵ بسیار در آن افتاده، تا غایت که بعضی احادیث نبوی را نیز بواسطه اختلاف حالِ راویان مشکوّفیه می‌دانند؛ و ایّمه متقدّم تتبع بسیار کرده‌اند و بعضی را باز گزیده، و آن را صحاح می‌خوانند؛ و باقی در حیّز تردّد و توقّف باقی. و بیشتر اختلافات ایّمه در مسایلی شرعی بنا براین معنی است، و مع‌هذا انکار آن ۲۰ مختلفیه نشاید کرد، چه در دین آنکس که انکار کند خلل آید.

پس یقین حاصل می‌شود که تواریخ چندین / اقوام مختلف و 4/ ازمان متطاوّل مطلقاً محقق نتواند بود، و روایاتی که در آن باب کرده باشند و کنند متساوی و متّفق علیّه [نه]. و هرآینه هرکس چنانکه به‌تواتر به وی رسیده باشد یا به‌سبیل اخبار شنیده روایت ۲۵ کند. و بسیار بود که راوی بر حسب دلخواه خود زیادت و نقصان

- کرده در تقریر آورد؛ و اگر نیز دروغی محض بگویند در عبارت مبالغت و تأکیدى چند نماید که متضمن وقوع اختلاف باشد. و چون اجرای سنت الهی بر این جملت [است] که ذکر رفت و طبیعت آدمی بر این شیوه مجبول، هر آفریده که خواهد که برخلاف این معانی تقریری کند، محال اندیش و باطل گوی باشد. و چون چنین ۵ است، اگر مورّخ اندیشه کند که چیزی نویسد که محقق و مالاکلام باشد، قطعاً هیچ حکایتی را ایراد نتواند کرد؛ چه هر آنچه او ایراد کند روایتی باشد از جمعی بزرگان که آن را مشاهده کرده باشد یا به نقل از دیگران شنیده، یا از کتب متقدمان مطالعه کرده؛ و به هر حال چنانکه ذکر رفت محلّ اختلاف باشد. و اگر ۱۰ بدین سبب ترك نوشتن و گفتن گیرند و از آن اندیشند که نبادا که مردم اعتراض کنند و پسندیده ندارند؛ هرآینه جمله قصص و اخبار و احوال عالم متروک ماند و عموم خلق از فواید آن محروم. پس وظیفه مورّخ آن باشد که حکایات و اخبار هر قوم و هر طایفه به موجبی که ایشان در کتب خویش آورده باشند و به زبان روایت ۱۵ و تقریر کنند، از کتب مشهور متداول میان آن قوم و از قول مشاهیر معتبران ایشان نقل می کند، و می نویسد؛ و اَلْعَهْدَةُ عَلَي الرَّأْيِ.

- و چون شرح داده شد که هر صنفی از اصناف مردم و هر طایفه ای از طوایف خلائق نقل اخبار و روایت احوال بر حسب ۲۰ معتقد خویش کنند و هرآینه آن را بر معتقدات دیگران راجح دانند، و در باب حقیقت آن مبالغه بلیغ نمایند. و ممکن نه که مجموع خلائق در جمیع قضایا متفق الکلمه باشند؛ و این معنی نزد همگنان واضح و لایح. مورّخ چون نقل از اقوام مختلف کرده باشد لاشک در سخن او اختلاف نماید، و بعضی مردم در بعضی مواضع ۲۵

و حکایات اعتراض کنند، اما نیک و بد و عیب و هنر آن به وی راجع نباشد؛ [چه] او چنانکه گفته شد تقریر احوال و اخبار ایشان می‌کند و البته و اصلاً تحقیق حقیقی نتواند کرد، چنانکه ذکر رفت و جهت آنکه به اتفاق جمهور نقل متواتر معتبر و مقبول است، و اگرچه تواتر مسلمانان معتبرتر از همه باشد، اما بنای ۵ روایات مختلف بر آن نتوان نهاد.

پس بالضروره هر آنچه نزد هر طایفه‌ای متواتر و منقول باشد معتبر باید داشت. چه متواتر گفتیم که یا نزد عموم اعتبار دارد یا پیش طایفه‌ای مخصوص. و آنچه [بر] سبیل غیر متواتر نقل کنند، محتمل صدق و کذب باشد، وظیفه مورخ، چنانکه یاد کرده شد، آن قدر تواند بود که از قول اهل اعتبار و شهرت و کتب معتبر متداول نقل کرده می‌نویسد. و اگر بر وفق تصور خویش در آن تصرفی نماید، بلاکلام بی‌وجه و ناصواب افتد.

مقصود از این کلمات آنکه چون این ضعیف به تألیف این کتاب ۱۵ **جامع التواریخ** مأثور شد از آنچه در کتب مشهور هر طایفه مسطور یافت و از آنچه نزد هر قومی به نقل متواتر شهرت داشت، و از آنچه دانایان و حکمای معتبر هر طایفه بر حسب معتقد خود تقریر کردند، هم بر آن منوال بی هیچ تغییر و تبدیل و تصرف در قلم آورد. و می‌کن که به سبب قصور فهم او یا اهمال راوی، بعضی از آن جمله فوت شده باشد؛ و مع هذا دلخواه بود که در تنقیح حکایات، اجتهادی هرچه تمامتر رود، لیکن در آن باب زیادت ۲۰ سعیی میسر نشد.

چه پوشیده نیست که چنین کارها را استعدادی تمام و مهارتی در جمیع علوم باید، و آن معانی در خود ناموجود دید. و نیز به ۲۵ زمانی دراز و در سنی جوانی و فراغتی هرچه تمامتر توان کرد.

و اتفاق اشتغال به این کار در اواخر سَنَ کِهولت افتاد، و جهت آنکه از بندگی حضرت این بنده ضعیف را در سَلکِ تَوَاب آورده اند و به ساختنِ مَعْظَمَاتِ امور مأمور گردانیده، بسا آنکه استعداد آن کار بزرگ نداشت و قَوَّتِ عقل و ذهن بدان وفا نمی‌نمود، امثالِ فرمان را اشتغال بدان لازم بود، و به قدرِ وسع سعی در آن باب واجب و ۵ چون قَوَّتِ ذهن بدان امر وفا نمی‌کرد، به جمع تواریخ نیز که هم از مَعْظَمَاتِ امور است چگونه وفا کردی؟! ۱۵

بنابر این اسباب / و آغذار که ذکر رفت، امید به لطفِ عمیم بزرگانی که این کتاب را در مطالعه آرند، واثق دارد که بر آنچه محلِ خطا و خلل و موقعِ سهو و زلل باشد ذیلِ عفو و اغماض ۱۰ پوشانیده، اصلاح و الحاقی که لایق و مناسب دانند فرمایند و این ضعیف مأمور را معذور دارند. و هرچند تواریخ بعضی اقوام که کُتَّار و عَبْدَةُ الاِصْنَامِ اند، باطیلِ خیالات و اضالیلِ حکایات نامعقول ایشان است، جهت آن ایراد کرده شد تا اولواالبصائر را موجب اعتبار باشد، و اهلِ اسلام و ایمان از مطالعه آن بر معتقدات فاسده ۱۵ اربابِ ضلالت اطلاع یابند و از آن معانی اجتناب جسته، به ادای وظایف، شکرِ نعمتِ هدایت و نورِ ایمان که ماورای جمله الطاف و کراماتِ ربَّانی است قیام نمایند. وَ اَللّهُ تَعَالٰی هُوَ الْمُسْتَعَانُ وَ عَلَيْهِ الْاِعْتِمَادُ وَ التَّكْلَانُ.

چون بنده دولت در بابِ قصورِ خویش و تمهیدِ عذرِ خود و ۲۰ دیگر موَرِّخان این کلمات که تقدیم یافت در دیباچه این کتاب جامع التواریخ ایراد کرد، آن را به بندگی حضرت به محلّ عرض رسانید. و چون به مطالعه اشرف پیوست، از راه مرحمت سُبُوْرُغَامِشِی فرمودند که آنچه پیش از این هرکس تقریر کرده و نوشته، یَمکن در آن زیادت و نقصانی باشد، و عذرِ ایشان همین ۲۵

است که تو یاد کرده‌ای، و هر آینه تو نیز معذور باشی. و آنچه از زمان چین‌گن‌خان تا اکنون از کَلِّیَّاتِ امور و شرحِ شعبِ تقریر رفته، و مطلوبِ کَلِّی آن است و ما را بیشتر بکار می‌آید، خود همه درست و راست است و هیچ‌کس اعتراضی نتواند کرد، و مثل این دیگری ننوشته و ضبط نکرده. و کسانی که واقفِ آن حال و حکایات ۵ و هر جزوی از اجزای آن باشند، همه بر این متفق باشند و انکاری نتوانند کرد. و راست‌تر و محقق‌تر و روشن‌تر از این تاریخ کس ننوشته است.

چون در حضرت سلطان اسلام، خَلَّدَ اللَّهُ سُلْطَانَهُ، بدین موجب ۱۰ پسندیده آمد، شکر حق تعالی گزارده شد. و هر چند در همه ابواب خود را مقصر و قاصر دانسته، چون در چنان حضرتی پسندیده افتاد و به نظر قبول و ارتضا ملحوظ گشت، به کدام شکر مقابل توان گردانید. ایزد تعالی سایهٔ مرحمت این پادشاه پنده نواز سالهای دراز در فرمان‌دهی و عظمت پاینده و مستدام دارد، ۱۵ بِحَقِّ النَّبِيِّ وَ آلِهِ وَ السَّلَامُ.

## فهرست

این کتاب مبارك كه نام آن جامع التواریخ است و بر سه مجلد موضوع:

### مجلد اول

- ۵ كه در این وقت شهنشاہ اسلام **أُولَجَّائَتُو سُلْطَانِ خَلَّدَ اللّٰهُ سُلْطَانَهُ** فرمود كه برقرار به نام برادرش سلطان سمید غازان خان، **أَنَارَ اللّٰهُ بُرْهَانَهُ**، تمام كند و این مجلد مشتمل است بر دو باب:
- باب اَوَّل:

- در بیانِ حكاياتِ ظهورِ اقوامِ اترك و كیفیتِ انشعابِ ایشان  
به قبایل مختلفه و شرحِ حالِ آباء و اجدادِ هر قوم بر سبیلِ كَلِّ؛ ۱۰  
و این باب مشتمل است بر دیباچه و چهار فصل مذکور فیه. / 16

### دیباچه

در ذكرِ حدودِ مواضعِ اترك و تفصیلِ اسامی و القابِ هر شعبه‌ای از آن اقوام، آنچه معلوم شده است.

- ۱۵ **فصول در شرح احوال آن اقوام مذكوره**

**فصل اول:** در حكاياتِ اقوامِ **أُوغُوز** كه پسرزاده **أَبُولَجَبْخان** بوده كه پسرِ نوحِ پیغامبر بود، یافت نام، و اقوامی كه از اعمام او با او متفق بودند و ذكرِ شعبِ او.

**فصل دوم:** در ذکر اقوامی از اتراك كه ایشان را این زمان  
مُغول می‌گویند لیکن در قدیم هریك را اسمی و لقبی مخصوص  
بوده، و هم سروری و امیری داشته‌اند.

**فصل سوم:** در ذکر اقوامی از اتراك كه هریك علی‌حده  
پادشاهی و مقدمی داشته‌اند لیکن ایشان را با اقوامی كه در فصول  
۵ سابق ذكر ایشان آمده خویشی نبوده.

**فصل چهارم:** در ذكر اقوامِ اتراك كه در قدیم لقب ایشان  
مُغول بوده، و این فصل بر دو قسم است:  
قسم اول در ذكر مُغولِ دُرُلُكین؛ قسم دوم در ذكر مُغولِ نِپُرُون.

### باب دوم

۱۰

در بیانِ داستانهای پادشاهان اقوامِ مُغول و اتراك و غیرهم،  
و مشتمل است بر دو فصل:

**فصل اول:** در داستانهای آباء و اجداد چینگگیزخان بمافیه  
حکایات احوال خویشان ایشان، و آن ده داستان است:

۱۵ داستان دُوبُون بایان و آلان قُوا

داستان آلان قُوا و سه پسر او

داستان بُودُنچِر قَاآن پسر آلان قُوا

داستان پسر بُودُنچِر دُوتُوم مین

داستان پسر دُوتُوم مین قَاایدوخان

۲۰ داستان پسر قَاایدوخان بای سِنگقُور

داستان پسر بای سِنگقُور تُوْمیتَه‌خان

داستان پسر تُوْمیتَه‌خان قَابُول‌خان

داستان پسر قَابُول‌خان بَرْتان بَهادر

داستان پسر بَرْتان بَهادر یِپسُوكا بَهادر

**فصل دوم:** در داستان چینگگیزخان و اُزوغ نامدار او كه بعضی  
۲۵



قآن هر عهد شده‌اند و بعضی پادشاه اَلُوسى معین بمافیه مجمل  
حکایات پادشاهان اقالیم عالم که معاصر هریک از ایشان بوده‌اند  
تا این زمان که پادشاه وقت است. / ۱۷

- داستان چینگگیزخان که پسر پیسوگاتپه‌اُدر بوده مدّتِ عمرش  
هفتاد و دو سال، مدّتِ پادشاهی بیست و سه سال. ۵
- داستان اُوگتائى قآن پسر سوم چینگگیزخان [و] ولی‌العهد او  
مدّتِ عمرش...؛ مدّتِ پادشاهی دوازده سال.
- داستان جُوچى خان پسر مهتر چینگگیزخان و اُوروغِ او تا بدین  
عهد. مدّتِ عمرش چهل سال مدّتِ پادشاهی... ۱۰
- داستان چَغَتائى خان پسر دوم چینگگیزخان و اُوروغِ او تا بدین  
عهد. مدّتِ عمرش... مدّتِ پادشاهی... ۱۵
- داستان تُولُوى خان بن چینگگیزخان پسر چهارم و وارث یُوَرت  
و خانه‌های او. مدّتِ عمرش... مدّتِ پادشاهی... ۱۵
- داستان مُنگکّه خان پسر مهتر اُوگتائى قآن که بعد از پدر قآن  
[عهد] شد. مدّتِ عمرش... مدّتِ پادشاهی... ۱۵
- داستان مُنگکّه قآن پسر مهتر تُولُوى خان که بعد از مُنگکّه خان  
قآن شد. مدّتِ عمرش... مدّتِ پادشاهی هشت سال.
- داستان قُوبیلایى قآن پسر دوم تُولُوى خان که بعد از مُنگکّه قآن  
قآن شد و از آن برادرش اریغ بوکا. مدّتِ عمرش هشتاد [و] دو  
سال؛ مدّتِ پادشاهی سی [و] پنج سال. ۲۰
- داستان تَیمُور قآن پسرزاده قُوبیلایى قآن که این زمان قآنِ  
وقت است. مدّتِ سنّ مبارک او در این عهد... مدّتِ زمانی که از  
جلوس او گذشته... ۲۵
- داستان هُولاگُوخان پسر دوم تُولُوى خان که در ایران زمین  
پادشاه شد. مدّتِ عمر او چهل و هشت سال. مدّتِ پادشاهی او ۲۵

پانزده سال.

داستان آباقاخان پسر مهتر هولاکوخان که بعد از پدر پادشاه شد. مدتِ عمر او... مدتِ پادشاهی هزده سال.

داستان تگودار احمد پسر هولاکوخان که بعد از آباقاخان ۵ پادشاه شد. مدتِ عمر او... مدتِ پادشاهی او دو سال.

داستان ارغونخان پسر مهتر آباقاخان که بعد از احمد پادشاه شد. مدتِ عمرش... مدتِ پادشاهی هفت سال.

داستان گیخاٹو خان پسر آباقاخان که بعد از ارغون پادشاه شد. مدتِ عمرش... مدتِ پادشاهی سه سال و نه ماه.

داستان سلطان سعید غازانخان پسر مهتر ارغونخان که بعد ۱۰ از گیخاٹو پادشاه شد. مدتِ عمرش سی [و] سه سال [و] شش ماه. مدتِ پادشاهی هشت سال [و] نه ماه.

داستان جلوس مبارک شهنشاه اسلام اولجایتو سلطان خلد ملکه. مدتِ سنِ مبارک او در این عهد... مدتِ سلطنت او تا ابد پاینده باد.

## مجلد دوم

که شه‌نشا‌ه اسلام اُولُجَايْتُو سلطان خَلَدَ اللّٰهُ سُلْطَنَتَهُ انشا فرمود  
و به نامِ همایون او نوشته می‌شود، و مشتمل است بر دو باب:

### باب اوّل

- در ذکر تاریخ سلطان اسلام از ابتدای ولادت مبارک او تا این  
زمان که این کتاب در جلد می‌رود ماه... سنه... و سَبْعِمِائَه هجری  
و سَنِ مبارکش.

### باب دوم

و آن موضوع است بر دو قسم:

۱۰

### قسم اوّل

و آن مشتمل است بر دو فصل / :

18

### فصل اوّل

- در مجمل تواریخ تمامت انبیا و خلفا و پادشاهان و سایر طبقات  
اصناف مردم از عهد آدم علیه السلام تا این زمان که ماه... سنه...  
و سیمائِه هجری است عَلٰی سَبِيلِ الْاِيْجَازِ وَ الْاِخْتِصَارِ.

۱۵

### فصل دوم

در مفصل تواریخ هر قومی از اقوام [اهل] عالم که ساکنان

رُبْعِ مَسْكُونٍ اَنْدَ عَلٰی اِخْتِلَافِ طَبَقَاتِهِمْ [وَ اَصْنَانِهِمْ].

و هرچند بعضی از این تواریخ مفصل مجملاً در فصل سابق آمده، اما بیشتر آن است که داخل آن تاریخ مجمل نشده، و اگر خواهند که از آنجا معلوم کنند مفهوم نگردد؛ و بعضی دیگر آن است که پیش از این پادشاهان متقدم و مورخان این دیار آن تواریخ را به دست نیاورده‌اند و بران احوال واقف نگشته؛ و در این عهد همایون بر وفق اشارت حضرت سلطنت از کتب هر قومی حاصل گردانیده و دانایان هر طایفه‌ای را طلب داشته، به قدر امکان تحقیق کرده در قلم آمد؛ آن تاریخ است بدین تفصیل و ترتیب که اثبات می‌یابد. ۱۰

### قسم دوم

در ذکر تاریخ مبارک سلطان اسلام خَلَّدَ اللَّهُ تَعَالٰی سُلْطَانَهُ از آن زمان باز که این مجلد دوم تمام کرده در جلد می‌رود، ماه... سنه... و سَبْعِمِائَةُ هَجْرِي تا سالهای نامتناهی که مدت عهد این پادشاهی خواهد بود، مورخانی که ملازم بندگی حضرت‌اند و باشند، آن را می‌نویسند و ذیل این مجلد دوم می‌سازند. وَاللَّهِ الْمَوْفِق.

### مجلد سیوم

در بیان صورالاقالیم و مسالك الممالك و مسافات به قدر امکان تتبع و تحقیق کرده، آنچه پیش از این در این ممالك دانسته بودند و شرح آن در دفاتر آورده و مصور گردانیده و آنچه در این عهد همایون حکما و دانایان هند و چین و ماچین و فرنگک [و خطائی] و غیرهم در کتب خویش یافته، بعد از تحقیق تقریر کردند تمامت در این مجلد سوم اثبات کرده شد مجملاً و مفصلاً. /

## مجلد اول جامع التواریخ

حمد و ثنای فراوان و شکر و سپاس بی پایان مر آفریدگار  
 بیچون و مُبدع صنایع کُن فیکون را جَلّ جلاله و عَمّ نواله، و  
 صلوات نامعدود و تحیات نامحدود نثارِ حضرتِ رسالت و بارگاهِ  
 جلالت، سرورِ جمله انبیا و مهترِ کافه اولیا و اصفیا محمّد مصطفی / ۵  
 و بر آل و اولاد اطهار و اصحابِ مهاجران و انصار و اتباع و  
 اشیاع او باد.

[اما بعد] ببايد دانست که عظمتِ ذاتِ ذوالجلالی و کبریای  
 صفاتِ لایزالی نه چنان و چندان است که به تقریرِ نطق و بیان و  
 تحریرِ کَلک و بنانِ بنده ضعیف و صف پذیر گردد. و هرچند ۱۰  
 تمامِ مخلوقات و مکنوناتِ عالم علوی و سفلی از ماه تا ماهی و از  
 عرش تا فرش، ناطق و صامت، جاندار و جامد اولاً و آخراً، باطناً  
 و ظاهراً به حمد و ستایشِ آفریدگار و پروردگارِ خویش قایل و  
 ذاکراند، و به یگانگی و بی ماندگی اش مقرّر و شاهد.

۱۵

شعر

هریک به زبانِ خود سبق را      تسبیح همی کنند حق را  
 انسان به لسانِ قال ناطق      حیوان به زبانِ حال صادق  
 تسبیح نبات دان فزودن      اقرار جماد چیست بودن

فَفِي كُلِّ شَيْءٍ لَهُ آيَةٌ تَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ وَاحِدٌ  
 اما حالِ عاشقانِ جمالِ جلالِ قدس و مشتاقانِ زلالِ وصالِ انس  
 که سالکانِ راهِ طلب و روندگانِ بادیۀِ تعباند، مانند تشنه‌ای  
 تواند بود که در بیداری و خواب همواره آرزوی آب‌کند، و هرگز  
 ۵ مقدار شربتی که مسکنِ عطش او گردد نچشیده باشد و در هیچ  
 وقتی به دیده ندیده/ باشد. آن تشنه غذوبتِ فرات و نیل و سلاستِ  
 تسنیم و سلسبیل چه داند و شروع و خوض در بحرِ عمان و محیطِ  
 بی‌پایان کی تواند؟! همچنین هریک از آن عشاقِ مشتاق بر وجهی  
 که شایسته و بایسته باشد، به ذکر ستایش جنابِ سبحانی چون  
 ۱۰ قیام نماید و از عهدهٔ شکر آلا و نعمای ربّانی چگونه بیرون آید؟!  
 شعر

صنِعِ تو به پیۀ پاره‌ای چون بینند  
 شکر تو به گوشتِ پاره‌ای چون گویند

نه عقل به گُنه لایزال تو رسد  
 نه فکر به غایتِ کمالِ تو رسد  
 ۱۵ در گُنه کمالِ نرسد هیچ کسی

کو غیر تو کس تا به کمالِ تو رسد  
 و چون چنین است اعتراف به عجز و اقرار به قصور غایتِ شکر  
 و سپاس و نهایتِ حمد و ثنا باشد؛ و خواجۀ کاینات و خلاصۀ  
 ۲۰ موجودات، عَلَيْهِ أَفْضَلُ الصَّلَوَاتِ وَ أَكْمَلُ التَّحِيَّاتِ، چون در شب  
 معراج از کونین گذر کرده به مقامِ قصابِ قَوْسین رسید به عجز  
 اعتراف نمود و گفت: لَا أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَيَّ  
 نَفْسِيكَ.

و این معنی را فردوسی طوسی گفته است:

۲۵ جهان را بلندی و پستی توی ندانم چه‌ای هرچه هستی توی

و مع هذا به لطف بی‌منت و فضل بی‌علت اکثر صفات و اخلاق خویش را نمودار آفریده، و جمالی جلال خود را بر جلوه‌گاه سُرُپِهِمْ آیَاتِنَا فِی الْأَفَاقِ وَ فِی أَنْفُسِهِمْ به عاشقانِ اهلِ عرفان نموده؛ و در عاطفت و مرحمت بر عالمیان گشاده؛ و خواص و عوام اصنافِ انام را خوانِ انعام عام نهاده، تا هر کس و هر چیز ۵ به قدر استعداد بهره‌ور شوند، و همگنان در فیضانِ جودِ نامتناهی مشارک و مساهم باشند.

## شعر

از لطف تو هیچ بنده نومید نشد

مقبول تو جز مقبل جاوید نشد ۱۰

لطفت به کدام ذره پیوست دمی

کان ذره به از هزار خورشید نشد

و بعضی از اسرارِ مکتوم حق آن باشد که وهم و ادراک هرکس

بدان نرسد، و آنچه از آن جمله حکما و علما را مفهوم و معلوم

شده، اگر با عوام و جهالِ تقریر کنند، بعضی به سبب بی‌استعدادی ۱۵

و بعضی به جهت اختلافِ آرا و معتقداتِ ادیان و ملل و استنکاف

از متابعت یکدیگر حق را قبول نتوانند کرد؛ و به جعود و انکار

پیش‌آیند/ و مقتضای تقدیرِ الهی آن است که آثارِ آن اسرار به ۲۰

اظہار رسد، تا عالمیان به عیان مشاهده کنند؛ و هیچ‌یک منکر

نتوانند شد تا بدان واسطه معبود واجب‌الوجود را بشناسند و ۲۵

قدرت و دیگر صفات او بدانند و ایمان آورند. و چنین کسان

تشبه و تخلق به جماعتی کنند که بواسطه اعمالِ خیر و حسنِ صدق

و اخلاصِ زندگی ابد و عزّ سرمد یابند؛ و ذکرِ ایشان به نیکی بر

روی زمین و روزگار بماند؛ چنانکه ابراهیم خلیل صلوات‌الله و

سلامه علیه، که از جمله اقارب و عشایر خود که مشرک و بت‌پرست ۲۵

بودند، موحد و خداپرست گشت و به اخلاق ربّانی و صفات یزدانی متخلّق و متّصف شد؛ و به موجبی که معروف و مشهور است و در قصص و تواریخ مذکور. از جمله اخلاق و صفات کریمانه او یکی سخاوت طبیعی و مروّت ذاتی بود و همواره به حکم:

شعر

۵

گر دسترست بود تهاون منمای

کان دسترس تو دستگیر تو شود

در بساط او سِماط انداخته بودی و هیچ مسافر و مقیم از طمام و ادام او بی بهره نماندی. و سبب صدق و نیاز و محبت و اخلاصی که با حضرت حق داشت لقب او خلیل الله شد. و چنانچه در کتب مسطور است جهت آنکه تا عالمیان را صدق اعتقاد او مبرهن و محقق شود او را ابتلا و آزمایش فرمود و بدو وحی و الهام کرد تا فرزند ارجمند و قرّة العین دلبد خود را اسماعیل علیه السلام در راه حق قربان کند. ابراهیم صلوات الرحمن علیه بر فور امر ۱۵ حق تعالی را مطاوعت و انقیاد نمود و به امثال فرمان پیش آمد و به تعجیل اسماعیل را طلب داشت و بسا وی گفت: **يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْآلَمَانِ أَنِّي أَذْبَعُكَ فَأَنْظِرْ مَاذَا تَرَىٰ**. او در جواب آن خطاب گفت: **سَمْعًا وَ طَاعَةً، يَا أَبَتِ أَفْعَلْ مَا تُؤْمُرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ**.

۲۰ ابراهیم علیه السلام چون تسلیم شدن اسماعیل مشاهده کرد، از سر اخلاص و جدّ بلیغ به بستن دست و پای نازنین خویش و نهادن پهلو و رویش بر زمین مبادرت نمود؛ و خنجر آبدار بران روان بر خنجر آرام روان خود نهاد، تا به کیش خویش او را قربان کند.

۲۵ چنانکه روایت است هر چند کارد بر حلق او می مالید، کارد



منحرف می‌گشت و نمی‌برید. چون شرایطِ فرمانبری ابراهیم صلوات‌الله علیه به تقدیم رسید/ و حق تعالی به خلائق باز نمود که صدقِ نیت و اخلاصِ عقیدت او تا غایتی است که فرزندی را که باری جلّ جلاله بعد از آنکه هشتاد سال از عمر او گذشته بود و

هیچ فرزندی نداشت به‌وی ارزانی فرمود در راه حق‌دریغ نداشت. ۵  
جبرئیل امین را صلوات‌الله علیه با کُشی جهتِ فدای اسماعیل علیه‌السلام و منع کشتن او به ابراهیم فرستاد، و به وی ندا کرد:  
يَا اِبْرَاهِيمُ، قَدْ صَدَّقْتَ الرَّؤْيَا اِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ.

و مفسران این معنی را که حق تعالی ابتلا و آزمایش ابراهیم علیه‌السلام بنا بر چه معنی فرمود، و مقصود و حکمتِ الهی از این ۱۰  
قضیه چه بود بر چند وجه گفته‌اند و آن را شرح مستوفی داده.  
ولیکن آنچه به عقل و تحقیق نزدیکتر تواند بود آن است که هرچند سخاوت و صدق و اخلاصِ خلیل صلوات‌الله علیه نزد حق جلّ و علا روشن و محقق بود، اما خواست که آن را در عمل ۱۵  
آرد تا مستحقِ مجازات و مکافات گردد.

و اگرچه در اخبارِ نبوی آمده است که: **الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ** لیکن مراد آن است که صحتِ عمل بر نیت موقوف است؛ و آلا تا نیت ۲۰  
مقارن با عمل نگردد فعل حاصل نیاید و شخص استحقاق جزا نیابد. چه خیر و شر ناکرده را ثواب و عقاب فرمودن عبث تواند بود، و امر بی‌واسطه و سبب از قضیه عدل و حکمت دور. و مصدق  
نص قرآن مجید است که: **وَ اَنْ لِّئَيْسَ لِلْإِنْسَانِ اِلَّا مَا سَعَى**

پس ضرورت باشد که بنده صدقِ نیت خود در عمل آورد تا چنانکه از کمال مرحمت و فیض فضل و عاطفت باری تعالی سزد بر مقتضی: **لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَ يَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ،**  
و موجب: **فِيضَاعَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً،** مزد و جزای آن به وی ۲۵

رساند. از این جهت حق تعالی خواست تا ابراهیم علیه السلام چون از تمامت اقران مؤمن و موحد گشته و به صفات مستحسن متعلی شده، صدق خویش در باب سخاوت در عمل آرد تا از راه مکافات بر وجه احسن در عوض يك فرزند چندین قبایل و شعب از نسل ۵ و اصل او ظاهر گردد و به حکم: فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا، چندین هزار انبیا و اولیا و سلاطین و ملوک از ذریت او در وجود آرد تا عالمیان را معلوم گردد که خداپرستی و تخلق به اخلاق ربّانی مستلزم ثواب بی حساب است و در آن باب تردّد و اشتباه نماند، و در احراز آن سعادت جترِ بلیغ نمایند و اهمال و اغفال و تهاون و تکاسل نوزند. ۱۰

و ابراهیم خلیل علیه السلام فرزندان خود را وصیت کرد تا شجره نسل اولاد و اسباط بطناً بعد بطن و قرناً بعد قرن مرتّب و مضبوط و محفوظ دارند، و دیگر اقوام را به سبیل مواصلت در میان خود نگذارند تا انتساب ایشان از شایبه اختلاط معراً و مصفاً ۱۵ ماند، و هر يك از اولاد آباء و اجداد خود را شرح و تفصیل داند. و چون تا غایت رعایت این نکته کرده اند از باب خبرت و معرفت را معین و مبین است که از مبداء تناسل / و توالد فرزندان ۱۲۱ خلیل الله صلوات الله علیه إِلَى يَوْمِنَا هَذَا که قریب چهار هزار سال باشد، تمامت انبیا و ملوک و خواص اهل ادیان و ملل از ذریت او بوده اند و تا قیامت خواهند بود. ۲۰

و در شمع جمع آن خاندان و مهر سپهر آن دودمان عنوان صحیفه انبیا و واسطه قلاده اصفیا، مهتر و بهتر کاینات، خلاصه و نقاوه موجودات، خاتم النبیین و خیر المرسلین، محمّد رسول الله عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَام است، که او را ایزد سبحانه و تعالی به کافه خلائق فرستاد و او را به آنکه عالمیان متابعت دین او نمایند ۲۵

و عده داد. و تقدیر از لسی و خواست لم یزلی چنان بوده که اگر به هر دوری از ادوار بعید و هر عصری از اعصار مدید در میان اهل اسلام فترتی و اختلافی افتد و از جاده شرع قویم، که صراط مستقیم است، به قدر تنگب تجربی نمایند و مستوجب تأدیبی و مستحق تعذیبی گردند تا از خواب غفلت بیدار گردند و از سُکرِ ۵ نَخوت هشیار گردند، و کار مسلمانی از نو نوایی دیگر گیرد و بازار شرع رونق و رواجی تازه پذیرد، و مبانی اسلام بر وجهی استحکام یابد که محسود و مغبوط اقوام سالف در اعوام سابق باشد.

و عنایت ذوالجلالی در سابقه لطف لایزال چنان اقتضا کرده ۱۰ که تأدیپِ اسلامیان بر دست طایفه‌ای باشد که موحد و خداشناس باشند نه مشرک دشمن دین. و عاقبة الامر تقویت و تسویت امور ملت هم به شوکت آن اقوام مهیب صولت باشد و به برکت توحید جبلی به دین اسلام درآیند، و عموم خلق را به امثال و انقیاد اوامر و نواهی الهی فرمایند، و خویشتن به احکام شرعی مقید ۱۵ گردند و ادای فرایض و واجبات آن را متکفل و متقلد شوند؛ و کار اسلام به جایی رسد که بواسطه صلابت و مهابت ایشان هیچ مشرکی را مجال طعن نباشد، و از شرق تا غرب باتفاق بی نفاق مسلمان شوند؛ و اعجاز نبوی به امتداد ایام و مرور شهرور و اعوام مندرس و منطمس نگردد؛ بلکه چندانکه روزگار برآید اساس ۲۰ آن مؤکدتر گردد و قواعد و اصول آن مهتدتر شود، و تا انقراض جهان و انقضای دور زمان همواره سیاره آن دولت به جانب اوج متصاعد باشد و دم به دم آمداد نصرت آن ملت متزاید.

و دلیلی قاطع و برهانی ساطع بر تصدیق این دعوی و تحقیق این معنی آن است که بعد از آن که ارکان احوالِ مسلمانی از ۲۵

زلزله نوازل متزلزل گشته بود و اجسام انتظام احکام از انصدام  
 نوایب ایام متخلخل شده، از اُوروغ بافروغ فرزندان پادشاه جهان  
 چینگگزخان، که باری تعالی از ابتدای آفرینش عالم باز در هیچ  
 قرنی و عهدهی چنان پادشاهی قهار جبار با صلابت و مهابت و  
 شوکت و سطوت و عظمت و قدرت نیافریده، و مانند او صاحب  
 قرانی گیتی ستان نافذفرمان چشم گردون با هزاران دیده هرگز  
 ندیده، و چندین پادشاه بزرگ از اولاد و اعقاب او برخاسته اند  
 و هر يك اقلیمها مسخر کرده و امصار و بلاد بی تعداد را در  
 تحت فرمان آورده، چنانکه عرصه ممالك جهان از شرق تا غرب و  
 ۱۰ از شمال تا جنوب در قبضه قدرت و حوزه سلطنت ایشان است و  
 فرمان بانفاذ ایشان همچون باد در اطراف و اکناف بحر و بر بر  
 جان و روانِ انس و جانِ روان.

در این عهد که شهر سنه اثنین و سبعیمائت هجری است در  
 ممالك ایران زمین که خلاصه معموره جهان است، نوبت پادشاهی  
 ۱۵ و سریر سلطنت شهنشاهی پادشاه جهان، سلطان سلاطین زمان،  
 ماده امن و امان، خلاصه نوع انسان، باسط عدل و احسان، وارث  
 سریر سلیمانی، رافع لوائِ مسلمانی، دَرِ دریای کامکاری، یسیر  
 سپهر بختیاری، مظہر امر الهی، مصدر فیض نامتناهی، مالک  
 ممالك توفیق، سالک مسالک تحقیق، جمشید خورشید طلعت،  
 ۲۰ خاقان کیوان رفعت، شهنشاهِ عدل، جهانبانِ اکمل، مالکِ رقب  
 انام، پادشاه اسلام، سایه آله ناصر دین الله، / که از میان اولاد  
 چینگگزخان، که خدایگان سلاطین زمین و زمان اند، به شرف کمال  
 علم و حکمت و دها، و وفور عقل و فطنت و ذکا، و کثرت شوکت و  
 عظمت و سیاست، و فرط شجاعت و فراست و کیاست، و شیوع  
 ۲۵ [صیت] عدل و انصاف، و شمول فیض بسذل و الطاف، و غایت

کفایت در مُلك داری و غزارتِ مہارت در امورِ شہر یاری، و ترتیبِ یُوشون یا ساق و تہذیبِ فنونِ اخلاق، مغبوطِ شاہانِ نامدار و محسودِ خسروانِ کامکار است، و رقبۂ گردن کشان و سرافرازانِ عالم در رقبۂ طاعت آورده، و جمنہ را رام احکام کرده، و با صفای ذہن مشکل گشای و ضیای رای ممالک آرایشِ هیچ نکته و دقیقه ای از نکاتِ علمی و دقایقِ حکمی در حجابِ ارتیاب پوشیده نمی تواند ماند، و با کمالِ فصاحت و بلاغتِ اکابرِ افاضلِ حکما و عرفا را مجالِ سؤال و جواب نہ، و در معرفتِ فنونِ آداب و گوناگونِ صناعات نادرۂ زمان و بر سر آمدۂ جہان است.

۱۰

شعر

مشکلاتی را کہ عقل از درک آن قاصر شود

نفسِ درآکش بہ برہان گوید از ہر یک جواب

در شبِ ار خواهد بہ معجزِ راہ بنماید بہ خلق

گر ز پیشِ خاطر وقاد بردارد حجاب

و ہمگی ہمتِ ہمایون و نیتِ میمون بر تمہیدِ قواعدِ معدلت ۱۵

و تشییدِ مبانیِ عاطفت و مرحمت در حقِ عموم رعیت و اصنافِ بریتِ موقوف فرمودہ، و اوقات و ساعات را بہ احرازِ اسبابِ نیکنامی و تحصیلِ موجباتِ دوستکامی مصروف داشتہ، و بہ تأثیرِ معجزۂ محمدی علیہ افضل الصلوٰات و اکمل التَّحیات بہ نورِ صفای

سینۂ با سکینۂ خویش، دینِ اسلام اختیار کرد، و تمامتِ لشکرهای ۲۰

خود را، کہ بعضی مغولِ موحد بودند و دیگر اقوامِ بت پرست و مشرک از اُو یغور و غیرہم بجملگی مسلمان گردانید؛ و ابراہیم خلیل وار از جمعِ کفار تبرّا جستہ، بہ دستِ خویش تمامتِ اصنامِ بشکست و راہِ کفر و شرکِ بکلی برہست؛ و فرمود تا در اقطار

و امصارِ ممالک بہ حکمِ **يَا قَوْمُنَا اٰجِبُوْا دَاْعِيَ اللّٰهِ وَ اٰمِنُوْا بِہٖ**، ۲۵

ندا کردند تا بتان را بشکستند و بتخانه‌ها پرانداختند؛ و به ازاء آن مساجد و معابد ساختند؛ و هر آنچه در دین مکروه و بدعت بود جمله را ابطال و ازاله فرمود و دم به دم در اعلای اعلام اسلام و تزیین آیین و تمکین دین و اظهار شعار شرع حکمی مجتدد و فرمانی مؤکد می‌فرماید؛ و در ترحیب و تعظیم اسلامیانی می‌افزاید، ۵ چنانکه عالمیان مشاهده می‌کنند.

## [شعر]

تیز شد بازار دین و کار دولت درگرفت

تا شه گیتی غزان خان دین پیغمبر گرفت

۱۰ رونق شرع مطهر را اساسی نو نهاد

رسم شرک و کفر و بدعت را بکلی برگرفت

از مقتضای این مقدمات معلوم و مقرر و مفهوم و مصور می-

شود، که خواست حق جل و علا از تقدیر تیسیر اسباب شوکت و

تفتیح ابواب دولت چپنگیزخان و آباء و اجداد و ابناء و اولاد او

۱۵ و ترقی احوال آن خاندان و تضاعف اقبال آن دودمان، تقویت دین

اسلام و تمشیت شرعیات احکام بوده، چه از يك بطن موحد چندان

اقوام و قبایل منشعب گشته‌اند که [اعداد] افراد ایشان:

## شعر

۲۰ فزون ز اندازه حصرست و احصا

برون از حیز تحریر و تقریر

و خلاصه آن اقوام نامدار و قبایل بزرگوار پادشاه جهانگیر

چپنگیزخان بوده، و خلاصه فرزندان و اوروغ او، که سلاطین

عالم و تاجداران بنی‌آدم حلقه بندگی ایشان در گوش دارند و

غاشیه چاکری بر دوش؛ شاه گیتی پناه سلطان محمود غازیان است،  
 خُلِدَ سَلْطَنَتُهُ وَ أُبْدَ مَمْلَكَتُهُ. پس واجب و لازم باشد کیفیتِ ظهور  
 اثر عنایت حق تعالی در حق ایشان بیان کردن، و تواریخ آن احوال  
 14 / و چگونگی انشعاب آن قبایل در سلك عبارت آوردن: واللّٰه الموفق.

## ذکر سبب تألیف این کتاب که موسوم است به تاریخ غازانی

بر رای اربابِ فطنت و کیاست و اصحابِ رویت و فراست  
پوشیده نیست که تاریخ عبارت است از ضبط و ترتیب هر حالی  
غریب و حادثه‌ای عجیب که بنادر اتفاق افتد، و آن را در متونِ ۵  
دفاتر و بطونِ اوراق اثبات کنند؛ و حکما ابتدای آن حادثه را  
تاریخ آن حال گویند و مقدار [و] کمیتِ زمان بواسطه آن بدانند.  
بر این معنی ابتدای هر ملّتی و هر دولتی تاریخی معین باشد. و  
کدام حادثه و قضیه در این مدت‌ها از ابتدای ظهور دولت چپنگیز  
خان معظم تر بوده است که آن را تاریخی توان ساخت چه به زمانی ۱۰  
اندک بسیاری از ممالکِ عالم به رای ثاقب و تدبیر صایب و کمالِ  
کیاست و فرطِ سیاست مستخر گردانید؛ و گروهی مفسدانِ فرعونِ  
طبیعتِ ضحاکِ سیرت را که هر یک از بادِ غرور دم: **أَنَا وَ لَا غَیْرِی**  
می‌زدند، پایمالِ قهر و دستگیر فنا گردانید و جهان را یک‌روی و  
دل‌ها را یک‌رای و بیضه حوزة ممالك را از تصرفِ متغلبان جائر و ۱۵  
ظلمِ متعديان بی‌باك پاك کرده به **أُورُوغِ** نامدار و اخلافِ بزرگوار  
باقی گذاشت؛ و سعودِ افلاك به ایشان عقدِ ابدی و پیمانِ سرمدی  
بستند.

و رسم و عادتِ حکما و علما چنان است که معظّماتِ وقایع خیر



و شتر هر زمانی مورّخ کنند تا بعد از ایشان اخلاف و اعقاب اولوالابصار را اعتباری باشد، و احوالِ قرونِ ماضی در ادوارِ مستقبل معلوم ایشان شود، و ذکرِ پادشاهانِ نامدار و خسروانِ کامکار به وساطتِ آن بر رویِ اوراقِ روزگار باقی ماند مؤبداً مخلدّاً. چه وقایع و حوادث به مرورِ شهر و ایام و امتدادِ دهور ۵ و اعوام آن را مطموس و مدروس می‌گرداند.

تکِ روزگار از درازی که هست

همی بگسلاند سخن را ز دست  
و دلیلِ صدقِ این معنی آن است که از چندان مملکتِ عریض و  
حشمتِ مستفیض و نعمتِ فراوان و اموالِ بیکران و خزاینِ بی‌شمار ۱۰  
و دفاینِ بسیار و اسبابِ کامرانی و تنعماتِ این جهانی که سلطان  
محمود غزنوی را حاصل بود، امروز نامِ نیک و ذکرِ جمیل او جز  
بواسطهٔ سخنِ عنصری و فردوسی و عُتبی باقی نمانده است:

## شعر

باقی به قیدِ قافیه مانده‌ست در جهان ۱۵

آثارِ حسنِ سیرتِ محمودِ غزنوی  
و از اینجا معلوم می‌شود که سخنوران و مورّخان مهتر و بهتر  
دعاچیان‌اند.

و چون قومی از ایشان از قدیم‌العهد باز به تُرك موسوم‌اند،  
مقام و مسکن در ولایتی دارند که طول و عرض آن از ابتدای ۲۰  
طرف آب‌جیحون و سیحون تا انتهای حدود بلاد مشرق، و از نهایت  
دشت قَبچاق تا غایتِ ولایتِ جُورِچَه و خِتائی است؛ و در آن مواضع  
در کوه و دره و صحرا می‌نشسته‌اند، و اقامت و توطن در دیهبا  
و شهرها عادت نداشته، و از مُلکِ ایران زمین دور بوده، در  
تواریخِ متقدّمان از احوالِ ایشان ذکرِ مستوفی نیامده بلی در ۲۵

بعضی کتب شته‌ای از آن آورده‌اند و اهلِ خبرت را نیافته‌اند تا حقیقتِ حالِ اخبار و آثار و حکایاتِ ایشان چنانچه بوده به شرح و بسط یاد کنند.

و هرچند همه اقوام و شعبِ تُرك و مُغول به هم مانده‌اند و ۵ لغت جمله در اصل یکی است لیکن مُغول صنفی از اتراك بوده و تفاوت و اختلاف بسیار در میان ایشان هست چنانکه شرح هریک به موضع خود بیاید. این اختلاف نیز سبب آن باشد که حکایات و تواریخ ایشان محقق بدین دیار نرسیده.

و چون نوبت خانیت و پادشاهی عالم به چپنگگیزخان و اُوروغ نامدار و اخلاف یزرگوار او رسید؛ تمامتِ ممالکِ ربع مسکون از چین و ۱۰ ماچین و خِتائی و هندوستان و ماوراءالنهر و تُرکستان و شام و روم و آس / و اُوروش و چَزْکَس و قِیچاق و کِلَار و بَاشْغَرْد، که ۱۵/ علی‌الاجمال از شرق تا غرب و از شمال تا جنوب باشد، ایل و مطیع کردند؛ [در] سوابقِ ایّام از احوالِ جهانگیری و قلعه‌گشایی ۱۵ فرمانروایی چپنگگیزخان و اُوروغ او، بعضی از اکابرِ عصر و افاضلِ دهر شمه‌ای خلاف واقع و معتقدِ شهزادگان و امرای مُغول ایراد کرده‌اند به سببِ عدمِ وقوف بر کیفیتِ امور و احوالِ آن دولت، و قَلّتِ معرفت به عظام و جلایلِ آن حوادث. اما عهد به عهد تاریخ صحیح ایشان به عبارت و خطِ مُغولی، نامدون و نامرتب ۲۰ فصل فصلِ مبّتر در خزاین نگاه داشته بودند و از مطالعه اغیار و اختیار پنهان و پوشیده. و هر کس را محل و اعتبار آن ننهاد که شاید که بر آن واقف و مطلع گردند.

تا درین وقت که تاج و تخت شهنشاهی ایران زمین، که مغبوط همه پادشاهان جهان است، به وجود مبارک پادشاه اسلام، سلطان محمود غازان خان خَلَسَدَ مُلْکُهُ مشرف گشت؛ از غایتِ علوّ همت، ۲۵

خاطر مبارکش بدان ملتفت شد که آن را مرتّب و مدوّن گردانند. اشارت اشرف فرمود تا بنده دولت ایلخانی و معتصم به عون عنایت ربّانی، مؤلف این ترکیب **فَضْلُ اللَّهِ بْنِ أَبِي الْخَيْرَاتِ الْمَلَقُ بِرَشِيدِ طَيْبِ هَمْدَانِي، أَصْلَحَ اللَّهُ شَأْنَهُ وَوَفَّاهُ عَمَّا شَأْنَهُ**، تواریخ اصل و نسبِ مُغول و سایر اترک که به مُغول مانده‌اند؛ و فصل فصل ۵ روایات و حکایات ایشان که در خزاینِ معمور موجود است و بعضی پیش امرا و مقربان حضرت مستودع، و تا غایتِ وقت جمع آن هیچ آفریده را دست نداده، و سعادتِ ترکیبِ آن به ترتیب کس را مساعدت ننموده؛ و هر مورّخی شطری از آن بی‌مغزفت حقیقت حال از افواهِ عوام، بر وجهی که خوش‌آمدِ طبع او بوده نقل می‌کرده، ۱۰ و یقین و صحت آن هیچ کسی را معلوم و محقق نگشته؛ بعد از تصحیح و تنقیح و امان و ایقان به لفظی مهذب مدوّن و مرتّب گرداند، و عرایسِ نفایسِ ابکارِ افکار از اخبار و آثار، که تا غایتِ وقت در حُجُبِ استار کتمان پنهان مانده، بر منقّه اظهار جلوّه اشهار دهد؛ و آنچه مجمل باشد و مفصل در آن کتاب ذکر ۱۵ نرفته، از دانایان و حکمای ختائی و هند و اویغور و قپچاق و دیگر اقوام و اعیان چون از همه اصنافِ طوایفِ مردم در بندگی حضرت اعلی ملازم اند تفحص نماید.

علی‌الخصوص از خدمتِ امیرِ معظمِ سپهدارِ ایران و توران مدبّرِ ممالکِ جهان **بُولَاذُ چینگسناکت دَامَ مَعْظَمَا** که در بسطِ ربع ۲۰ مسکون / در انواعِ هنرهای گوناگون و معرفتِ انسابِ اقوامِ اترک و تواریخِ احوالِ ایشان، بتخصیص از آن مُغول نظیر ندارد؛ و از کتبِ تواریخ که بدان اصطلاحات دارند اقتباس کنند؛ چنانکه مِنْ أَوَّلِهِ إِلَى آخِرِهِ خواصّ و عوام را معلوم و مفهوم گردد. و نوادر احوال و معظّماتِ وقایع و حوادث که در زمان ظهورِ دولتِ مُغول ۲۵

اتفاق افتاده، به مرور ایام و امتداد شهر و اعوام منظم و مندرس نگردد، و در پرده توارى محبوب و مستور نماند.

چه در این عهد هرکس بر آن امور واقف و مطلع نیست؛ و به طول روزگار جوانان و نورسیدگان ابنای امرا از اسامی و انساب آباء و اجداد و اعمام و احوال و حدوث احوال و وقوع حوادث که ۵ در ازمان متقدم بوده باشد غافل و ذاهل مانند.

و چگونه شاید که اُروغ و اعقاب بزرگان هر قوم بر مجاری احوال پدران و ذکر اسامی و انساب ایشان واقف و مطلع نباشند؛ خصوصاً آنانکه حق تعالی در حق ایشان انواع عنایت فرموده باشد ۱۰ و توفیق تیسیر کارهای بزرگ رفیق گردانیده، و زمام جهان

بدرام در قبضه مرام ایشان نهاده، و ممالك دور و نزدیک، که در هیچ عهدی پادشاهان قهار و خاندان جبار بر آن قادر نبوده باشند و توارین آنجا بتواتر و تحقیق نشنوده و بر علوم آن اقوام وقوفی نیافته، در تحت فرمان آورده باشند. چون اُروغ چپنگی‌خان را ۱۵ این چنین سعادت و دولت دست داده، و دانایان و حکما و مورخان

حضرتِ اعلیٰ را، که جزو لاینفک اند کشف و بیان آن معانی میسر و مسهل گشته، چگونه شاید که حال آن مهمل و معطل ماند تا هرکس به روایتی نادانسته و به گنه نارسیده گوید و نویسد؟

و هر آینه احیای نام نیکوی آباء و اجداد و تجدید ذکر کردار ۲۰ و گفتار اسلاف جز به یمن سعی اولاد گزیده و اخلاف پسندیده، که به تأیید ربّانی و توفیق یزدانی ممتاز و مخصوص باشند نتواند بود.

### شعر

به فرزند زنده‌ست نام پدر به فرزند باقی است کام پدر  
۲۵ چون حکم یزلیغ همایون لا زال نافداً و مُطاعاً به قیام به اهتمام و

اتمام این امر مهم نفاذ یافت و کمینه بنده از امثال و انقیاد چاره ندید، و خاطر و ضمیر را به معرفت تواریخ مُغول و روایات و حکایات ایشان مشغوف یافت؛ در باب انقیاد غایت سعی و اجتهاد مبذول داشت، و مضمون آن اجزای نامرتّب که در خزانه موجود بود بعد از مطالعه و تحقیق مرتّب و مبوب گردانید، و هر آنچه به ۵ طریق استماع به استفاضت از حکمای دولت، که ملازمان حضرت‌اند، و دانایان و مورّخان هر صنفی اقتباس نموده [و محقق گردانیده] ضمیم آن ساخت، و به عبارتی که افهام مختلف آن را به سهولت دریابد، فصل فصل در قلم می‌آید. ان شاء الله به نظر قبول آن حضرت ملحوظ گردد تا بنده را موجب ادراکِ سعادت دو ۱۰ جهانی و نیلِ کلی آمال و امانی باشد. وَاللّٰهُ اَلْمَوْفِیُّ.